

افغانستان ۱۳ قرن پیش

ما بعد شماره (۳۱)

مترجم سید قاسم خان

هونتسین بعد حرکت از ولایت ننگارهارا یعنی علاقه جلال آباد امروزه خواست از راه جدارهای جنوبی که بقرب سواحل رود کابل افتاده، تابریدگی سیاه سنگ پیش رفته، آخرین زیارت گاه معروف آنجا را نیز به بیند؛ این نقطه مقدس عبارت از همان غاریست که میگویند بودا بعد از مغلوب کردن (ناکبا کوپالا) پادشاه ازدها، از سایه خود را در آنجا باقی گذاشته است.

این غار که موسیوفوشه آن را نزدیک قریه چارباغ موجوده کشف کرده توانسته، در وقت هونتسین رسیدن به آن خطر ناک بوده، راه ها خالی و قطعان زیاد در آن سکنی داشت. از ۲، ۳ سال به اینطرف تقریباً هیچ زائری از آنجا مراجعت نکرده بود. همراهان هونتسین بسیار سعی نمودند که او را از این قصدش بازدارند، اما کوشش آنها بی ثمر ماند.

هونتسین در جواب شان گفت: « خدایی مشکل است که درصد هزار کالپا (۱) هم یکبار سایه حقیقی بودا دیده شود. چطور امکان دارد که تا اینجا آمده باشم و برای زیارت آن زوم؟ شما آهسته آهسته روان شوید، من همینقدر که یکبار آنجا برسم، مدت کمی توقف کرده، بعد به عجله بشما ملحق میشوم. » و به این قسم هندی های جبان را رخصت نموده، خودش تنها جانب غار روانه شد. در نزدیک ترین معبد، هیچ کسی برای رهنمائی او حاضر نکردید بلکه يك نفر پیر مردیکه در راه با او مقابل گردید، به امر از زیاد زائر، راضی شد که راه را برایش نشان بدهد. قراریکه خودش قصه میکند: « هنوز پیش از دو، سه

منزلی ترفته بودند که ۵ نفر قطاع الطريق باشمشیر برهنه بطرف شان پیش آمد. دا کتر قانون (هونتسین) کلاه خود را برداشته، لباس روحانی خویش را مکشوف ساخت. یکی از قطاعان برایش گفت: « استاد کجایم روید؟ » هونتسین جواب داد: « می خواهم سایه بودا را پرستش کنم. » قطاع الطريق باز گفت: « آیا نشنیده اید که درین حصص، قطاعان زیاد است؟ » سیاح مذهبی جواب داد:

« قطاعان هم مثل دیگر مردم، انسان هستند. چون برای عبادت میروم اگر راه مملو از حیوانات درنده هم باشد، بدون ترس برای این عزم مقدس پیش خواهم رفت! لهدا از شما که انسان و دلپایان مملو از حس ترحم است چگونه بترسم؟ » قراریکه در حیات هونتسین ذکر آمده: « قطاعان از این سخن متأثر گردیده، متعرض او نشدند. »

هونتسین بعد از این تصادف در امانیک (نماییشی) توانست که در غار موعود داخل شده عبادت کند. در کتاب *مزبور* نوشته است: « این غار به شرق جوئیکه میان دو کوه در جریان است و قوع دارد. در این دیوار سنگی بزرگی حفر گردیده، در مدخل آن یک نوع دروازه دیده میشود که روی زمین باز میگردد. وقتیکه چشم های خود را بداخل غار متوجه نمود، در تاریکی تیره و تاریک چیزی را دیده نتوانست. » پیر مرد همراهش، به او گفت: « استاد راست بروید و قتیکه دستتان بر جدار شرقی برسد، پنجاه قدم بعقب بگردید، آنگاه درست بطرف شرق نظر کنید؛ سایه در آنجا سکنی دارد. »

« استاد قانون داخل غار شد و بدون رهنا، پیش رفت. در اخیر ۵۰ قدم

به جدار شرقی تصادم نمود، بعد بقرار نصیحت پیر مرد پنجاه قدم بعقب برگشت و در آنجا، توقف کرد. آنگاه با عقیده عمیق و تأثر بی پایان، هر صد سلام مذهبی را خواند اما هیچ ندید. پس به نسبت گناهان خویش، خود را خیلی ملامت نموده بانعره های بلند کوبه را سرداد و در جوش غم و گداز روحی از خود برفت. چون بهوش آمد، با قلبی پر از صداقت و صفائی، در حالیکه پس از هر فقره به سجده می افتاد، مؤثرانه ادعیه (سوزنا) و (گانا) را شروع کرد. آنوقت، معجزه صورت گرفت: پس از آنکه زائر روحانی تقریباً صد دعای مختلف را خواند، روی دیوار شرقی نوری دید که مثل کرزۀ روحانیون عریض بود و ظاهر گشته، بلافاصله خاموش گردید. هونتسین در بجهوحۀ مسرت و گداز عبارت را تکرار نمود و مجدداً روشنائی را که به اندازه حوض کوچکی بود و بیک طرفه العین مانند برقی درخشیده و ناپدید شد، مشاهده کرد. آنگاه در بی خودی وجد و شوق، قسم خورد که ناسایه متدس را نه بیند، هرگز ازین غار خارج نشود...

پس ادعیه و پاورش را در ادامه داد و منتظر ماند: دفعه تمام غار بواسطه نور درخشانی روشن گردید، سایه بودا مجللانه مثل آفتاب که از پس ابرهای تیره و نار بر توافکن گردد، بانالو، خیره کننده روی دیوار رسم شد. برتوزنده اطراف صورت او را تنور مینمود. هونتسین حیران و مبهوت آن نمایش عالی، بی نظیر و قابل تحسین را تماشا کرد. جسم بود او لباس روحانی اش رنگ زرد سرخ نما داشت؛ از حد زانو تا بالا زیبایی شخصی او بانور براق می درخشید. اما حصه زیرین نخت و مرصع او مثل آن مینمرد که باشفق سرخ رنگی محاط باشد. به راست و چپ و عقب بودا، بودیزاتواها و سراماناها معتبر مرکب او را تشکیل میدادند.

هونتسین بعد از مشاهده این معجزه از دور به ۶ نفری که بیرون دروازه وجود داشت ، حکم داد تا آتش بیاورند و برای سوزاندن خوشبوئی ها داخل گردند ، وقتی که آتش داخل غار شد ، دفعهٔ سایه بودا ، غایب گشت لهذا زائر علی الفور امر داد تا آتش را خاموش نمایند و بلا فاصله سایه بودا دوباره مقابلش ظهور نمود ، از جمله ۶ نفر مزبور پنج نفر ، آن را دیده توانستند ، اما شخص ششم ، بکلی چیزی را ندید ، این حالت پیش از یک لحظه دوام نکرد . . .

«هونتسین به وضوح آن اثر حسی را مشاهده کرده ، به سجده احترام کارانه افتاد و ادعیه ستایش بودارا بر زبان رانده ، گل ها و خوشبوئی را در آنجا نثار نمود ، بعد ازان نور خاموش گردید ، آن وقت با موضوع مزبور وداع کرده خارج شد .»

هونتسین پس از آنکه از کلبه حرکت کرد جانب رود کابل پائین شده در امتداد ساحل جنوبی آن از راه دکم و دزوه خیبر به ولایت گندهارا داخل گشت .

گندهارا یکی از مناطق معروف تاریخ شرق است ، مقدماتی ها (یونانیها) آن را به اسم گندارینس می شناختند و بعد استحکام مهم سلطنت کریسکو باکتریان (یونانی و بلخی) شده بود چنانچه در همین جاست که شاهان یونانی پس از تبعید شدن از بلخ ، ملجا یافته ، تقریباً یک قرن دیگر در آن برقرار ماندند ، گمان می رود یکی از پای تخت های این حصه شهر پو شکاراواتی که جغرافیون بنام پوکی لاوتیس بخونی می شناسند ، بوده است . چنان معلوم

می شود که وقتی هندوسیت ها از آسیای وسطی به این سمت سرازیر شدند ، مزایای ولایت گندهارا را درک کردند . زیرا حقیقت اینست که امپراطور معروف آنها موسوم به کانشکا شهر پور شاپور را با پشاور را مقر زمستانی خود قرار داد . حالانکه مقر تابستانی او علاقه کاپیسا در میان کوه های افغانی بود . آنچه مدنیت مملکت گندهارا را واضح میسازد ، همانا مجسمه ها ، حجاری ها و مسکوکات است که در چار صده ، شهر بهلول ، هونی مردان و شاهباز گارهی به صدها عدد از این زمین قدیم ظاهر می شود .

فقط کسانی از این حاصل خیزی (در آثار تاریخی) این علاقه متعجب میشوند که فراموش کرده باشند تقریباً ۶ قرن ولایت قدیم پشاور مثل یک هیلاد (۱) نو بطور غربی بواسطه حلقه کوهها و دریاها محاط و به این قسم از تکان های مهاجرت ها محفوظ بوده است . ابتدا دو قرن کامل سلاطین یونانی خالص یعنی هلیوکلس ها (۲) و انتیالکیداس ها (۳) که تسمیه شان آنها را مثل آنتیوکوس (۴) های شام و پتولیمیس های مصر غربی الاصل نشان میدهد ، در آنجا حکومت داشتند ، و بعد مدت ۴ قرن دیگر بزیر تسلط شاهان هندوسیت از خانواده کوشانه ها ، کد فیزس ها ، کانشکا ها ، هوویشکاها ، وازو دیودها (۵) و اخلاف ایشان که یقیناً باده ام ترین سلاطین یونانی مشرق شمار میروند ، درآمد ؛ آیا به نسبت نظریه عام تری که مطابق آن صنعت گریکوبودیک در زمان اخلاف گریکوبا کریان (یونانی و بلخی) سلاطین فوق الذکر پیشرفت نموده ، قریب یقین تر معلوم نمیشود که مشرب صنعتی مرزبور در زمانه و دربار خود همین شاهان یونانی خالص ترقی یافته باشد ؛ آیا مجسمه کانشا بشکل

۱ - اسم اولی مملکت یونان « مترجم »

Kûshâna, (۵) Antiokos. (۴) Antialkidas. (۳) Hélioklès. (۲) Vasudéva, Havishka, Kanishka, Kadphisès,

کلوویس هندی (۱) که در سنه ۱۹۰۸ نزدیک پشاور بمقام (شاجی کی دیری) یافت شده روی آن اسم زرگری که آن را ساخته ، و یک نفر یونانی موسوم به آجی زیلاس است ، همین نظریه را اثبیت نمیکند ؛ بوداهای متعدد علاقه گند هاری که در موزه خانه های اروپائی موجود است ، نیز شاهد صحیح ، این یونانیت جذاب بشمار میرود صورت این مجسمه ها صفائی و تناسب قشنگی دارد موهای پرپیچ و البسه بی نقص آنها اکثراً بحدی مطبوع میباشد ، که بیننده را بی اختیار وادار به تحسین مینماید. زوار چینی که آنها را جا بجای دیده اند آیا باور کرده میتوانستند که مقابل نظر خود ، اولین تصاویر معبود مذهبی خود را دارند که بدست انسان ساخته شده است ؛ آیا می دانستند که در قدیم - تقریباً ۶ قرن قبل از آنها وقتیکه هیچکس جرئت نمایش دادن بودا را نمیکرد - مگر بصورت های دور از حقیقت - یکی از این صنعت گران مملکت دوردست یونان (بزبان چینی شاتسین) که هند بهای قدیم او را (یاوانه) می نامیدند ، برای بار اول بودا را بشکل انسان تصویر کرد ؟ و بعد تمامی تصاویر بودا از روی همان نقشه اولی ساخته شد ؛ از صورتیکه در سیلان بر سبتش میگردند گرفته ، تا مجسمه های چین و جاپان الی لونها من و نارا ...

زوار چینی عالم نبودند اما گند ها را که به زبان آنها (کین تولو) گفته میشود ، برایشان جذابیت های دیگری داشت دو قرن پیشتر از مسافرت هوتسین دو نفر از معروف ترین فلاسفه بودائی طریقه ماها یانسیسم موسوم به (اسانگا) و (واسوباندو) که هر دو اصلاً از اهل پشاور بودند ، درین علاقه

۱- کلوویس پادشاه معروف فرازک ها که در قرن ۵ - ۶ مسیحی در گول « فرانسه قدیم » حکومت میکرد مترجم .

زیست داشتند: و همین یادگار بهترین علاقه مندی های هوتسین بشمار میرفت زیرا همین دو نفر مهمترین واضعین اید آلیسم دلا تصوفی که نامبرده پیرو آن بود، محسوب میگردند.

بدبختانه وقتی که هوتسین در سنه ۶۳۰ عهد مسیح پشاور را دید، فقط يك قرن از تهاجم مجارهای هفتالیت گذشته و مدنیت درخشان کند هاری، یکی خراب و ویران بود.

(میهی را کولا) ی مجار (۱) که انیلای هند شمرده میشود، به کارگاه های صنعتی گریکو بود يك چنان ضریقی وارد کرده بود که بعد ها مملکت هیچگاهی جبران آن را ننموده و دو باره بر خواسته توانست.

هوتسین با لهجه حزن انگیزی مینویسد: « خاندان شاهی خاموش و مملکت دو باره بکایسا ملحق شده است. شهرها و دهات تقریباً خالی و غیر مسکون میباشد و در تمام ملک بجز چند قبیله مختصر دیده نمیشود. يك گوشه شهر شاهی (پشاور) در حدود هزار خاندان را شامل است. تقریباً يك هزار معبدی وجود دارد که بالعموم ویران و خراب افتاده و گیاه های هرزه در آن روئیده روی هم رفته، يك وضعیت مبروی و سهمگینی را نمایش میدهد. اکثر استوپه ها نیز ویرانه شده است. خرابی هائیکه بر شهرها و مقامات آباد بودائی این منطقه وارد آمده بحدی است که متبرکترین تبرکات یعنی کشکول گدائی بودا که تا آنوقت در يك معبد پشاور محفوظ بود، نیز بتاراج رفته، بعد از گردش های زیاد در ممالک غیر دین و بالاخره به ایران ساسانی برده شده است.

هوتسین آثار را که هنوز پای بود، مشاهده کرد. در پشاور (که بطور

صحیح پولوشایو لو ترجمه نموده (علاوه بر درختیکه ۴ نفر بودای زمان قدیم زیر آن نشسته بودند ، خرابه های استوپه بزرگی که بواسطه کاشای معروف بنا شده بود ، برایش نشان داده شده . تاریخچه ساختمان این استوپه را بقرار ذیل برایش نقل کردند :- کلوویس هندی (کانشکا) در وقتیکه هنوز به دین بودا داخل نشده بود یک روزشکار ، اتفاقاً در تعقیب خرگوش سفیدی به موضع مزبور رهائی شده در آنجا باشبان جوانی ملاقی گردید . شبان موصوف یک پیش کوئی بودا را برایش بازخواند . پیش کوئی مزبور به این قرار بود :- « ۴ صد سال بعد از مرگ من پادشاهی پیدا شده ، بنام کانشکا در تمام عالم خود را معروف خواهد ساخت ... » . شاه مزبور به اثر شنیدن این پیش کوئی ، در همانجا تبدیل مذهب داده ، در همان نقطه استوپه وسیعی را برای گذاشتن تبرکات و افری بنا نمود .

این معبد را که از سنه ۱۹۰۱ موسیو فوشه جستجوی آن را در ارتفاع (شاه جی کی دبری) به ملحقات شهر پیش نهاد کرده بود ، به اثر همان تخمین فرضی عاقلانه و عالمانه در ۱۹۰۸ به جای گاه مرکز تبرکات کانشکا مکشوف شد . هر چند از پیشاور حرکت نموده ، پس از عبور دریای کابل - که بقرار یاد داشت او مجرای آن مخصوصاً در اینجا وسعت زیاد دارد - بطرف دومین شهرکندها را که بزبان خود پوشوکی لوفاتی (۱) یعنی پوشکاراواتی (۲) مینامد ، و در حقیقت پوکیلاوتیش (۳) جغرافیون یونانی ، و چارصده حالیه میباشد متوجه شد . در اینجا از او قدردانی نموده ، در یک استوپه بزرگیکه به امپراطور آسوکا نسبت داده میشود (بقرار نظریه موسیو فوشه پشته بالا حصار) جا دادند . این استوپه در همان جائی تعمیر یافته که بودا در یک موجودیت

(۱) Pouchkaravti. (۲) Pouchkaravti. (۳) Peukelaotis.

سابق خود در آن نذر چشمان خویش را اجرا کرده بود.
 هونتسین از پوشکار اوانی برای گردش دور روزه جانب شمال غرب حرکت کرد
 و درین سیاحت خود در حوالی (سوات) به تماشای چندین آبادی که دارای
 (جاتا که) (۱) های مهم بود، پرداخت. بریدگی های قصه او بواسطه موسیو
 فوشه که مواقع مزبور را یافته تکمیل شده است، بقرار نظریه عالم مدنیت
 هند، آبادی که هونتسین برای سیاحت آن میرفت، امروز اولی آن بواسطه
 پشته (سازی ماخی دیری) که در آن بایست یک استوپه هاریتی (ماده دیوی که بوداء
 به ربت النوع کوچک تبدیل داد) بنا شود. و دومی بواسطه (پیر یا نودیری)
 که جایگاه معبد زاهد جوان جنگل موسوم به تیا جا است که کفیل والدین پیر نابینای
 خود بوده هدف تیریگ شاه پیر رحم شده بود، نمایش می یابد. قدری دور تر به طرف مشرق
 در یک آبادی کوچک گندهاری که زائرین چینی (پوشا) مینا مند موضع اتفاق
 افتادن افسانه (ویساتارا) که مشهورترین افسانه های بودائی است بشمار میرود.

افسانه مزبور به اینقرار است:

« ویساتارا شهزاده جوانی بود که شوق مفرطی به خیرات داشت. مشارالیه
 بیل سفیدی را مالک بود که بواسطه صفت سحر آمیزی میتوانست باران بیاراند.
 یک پادشاه همسایه او که در مملکتش خشک سالی شدید حکمفرما بود، حیوان را
 طلب کرد. ویساتارا خواهش او را به اجابت رسانید، اما هموطنانش بغضب آمده
 مجازات او را تقاضا کردند و مقرر شد که شهزاده خیرات دوست، همراه زوجه اش
 (مادری) که برای مشارکت درین قیمت بد، حاضر شده بود و ۲ اولادشان
 جلای وطن بشوند، درین راه دو نفر بر اطمینانی اسپهای بارگشی او را مطالبه

[۱] آثار مذهبی -

میکنند، شهزاده بیچاره اسب هارا میدهد.

چند قدم بعد بر امانی دیگر خرد عمرا ده باز کشتی را خواهش نمود شهزاده این خواهش
 اخیر را هم با جابت رسانید. و خانواده مفرو ریس از زحمات زیادی بالاخره به جنگلی
 که بایست در آن زندگی کنند، رسید. و در کلبه آفتابی حقیری جا گرفته از ریشه ها
 و میوه های جنگلی تغذیه می نمودند. درختان از این حال پریشانی هر دو
 اولاد (ویسا شارا) و (مادری) متاثر شده شاخ های خود را پائین
 میآوردند تا دست اطفال به میوه ها برسد. ولی يك بر امان دیگر در اینجا
 وارد شده از پدر بدبخت، اولاد هایش را مطالبه نمود تا خدمت کار خود
 بسازد. شهزاده با وجود خوف و ناامیدی اطفال خود، آنها را به او داد
 از طرف دیگر رب النوع (اندرا) خود را به شکل زاهد در آورده نزد او
 آمده زنتش را از او برای خدمت کاری خود، خواست. جوان بیچاره
 او را هم داد. اما بالاخره رب النوع مزبور به حال آن بهلوان دلیر ترحم
 نموده، خاندان و دارائی او را مسترد نمود.

نقطه چله کشی جنگلی که در آن موزترین و انسانی ترین تشکل های قبل
 بود، جای داشت بواسطه همه مسافرین چینی از آن جمله هونتسین و سلف او
 (سونگ یون) بطور یکی از دلربا ترین مناطق تعریف شده است سونگ یون
 مینویسد: « چشمه های شیرین و میوه های لذیذ بر فراز تپه وجود دارد؛
 دره های آن اعتدال مطبوعی را داراست و درخت ها در موسم زمستان هم
 سبز باقی ماند. و قتیکه ما به سیاحت آن رسیدیم اولین ماه سال بود، نسیم
 خوشگوارى صورت انسان را باد میزد. پرندگان در شاخسار بهاری به
 نغمه سرائی مشغول بودند و شب بره ها روی چمنهای گل پرواز می نمودند... »

موسیوفوشه در (شاهباز گارهی) موضع چله کشی و یساشا را، را که زواو
چینی (پولوشا) نام داده اند، کشف نموده توانست. ولی در علاقه که بواسطه
شبان های مسلمان خراب شده بود " آن جنگلی را که شهزاده جوان در موقع
نفرووری خود بزیر شاخسارهای سبز و منظره پر گل و دلربای آن بسر میبرد
و آنقدر روح سونگ یون را مجذوب خود ساخته بود... " پیدا کرده توانست؛
ولی بغرض در همین علاقه شاهباز گارهی مجسمه مجلل بود یزاتوا (يك را جای
تزیبای جوان) که امروز در موزه خانه " لور " اسباب مزیت کلگستون فوشه
شده است، کشف گردید. چنان معلوم می شود که هونتسین بعد از این، راه
بزرگ بین پشاور و هند را ترک گفته، بسیاحت طولانی تری جانب شمال مبادرت
ورزیده است. این دفعه مسافرت او در ولایت (بودی یا نا (۱) که چینیا
(و وچانگ نا (۲) نام برده اند، بوده است (۳).

انتها.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



Wontchangnâ. (۲) Uddiyânâ. (۱)

۴ - درینجا چون سیاحت هونتسین از نقاط وطن عزیز ما که آخرین حصه آن (گندهارا) بود تجاوز میکند،
از ترجمه باقی مسافرت نامه او صرف نظر نمودیم. مترجم.